

... کتاب ...

محمد اسماعیل مبلغ

# اپستمولوجی در فلسفه ابن سینای بلخی

اپستمولوجی چیست؟ موضوع و مسایل معرفت اپستمولوجی و انتولوجی - نظریه معرفت و منطق - نظریه معرفت و روانشناسی - اپستمولوجی در نزد ابن سینا .

## اپستمولوجی «۱» چیست؟

این کلمه اصلاً دارای ریشه یونانی است و از آن در زبان ما به «نظریه معرفت» تعبیر می کنند . اپستمولوجی یا «نظریه معرفت» که از شاخه های اساسی و مهم فلسفه بشمار میرود (۲) اصل ، حقیقت ، راه و حدود معرفت و علم انسان را مورد بحث و کاوش قرار میدهد ، و از آن جهت که موضوع بحث آنرا بطور کلی معرفت و علم (۳) بشر تشکیل میدهد ، میتوان آنرا به «علم معرفت» عبارت کرد .

نظریه معرفت بحیثیک فرع مستقل در دستگاه فلسفه ثمر و نتیجه تحقیقات فلاسفه قرون اخیر اروپاست .

۱) Theory of Knowledge = Epistemology = نظریه معرفت .

۲) وولف (A. welf) دانشمند معاصر میگوید : فلسفه را سه فرع مهم و اساسی است :

۱) انتولوجی (Ontology) یعنی مبحث وجود که در باره حقیقت وجود بحث میکنند .

۲) اپستمولوجی یا نظریه معرفت که حقیقت علم انسان و راه و حد آن را مورد بررسی قرار میدهد .

۳) اکیولوجی (Axiology) که در باره «حق» و «خیر» و «جمال» گفتگو مینماید .

دک : فلسفه المعاصرین و المعاصرین تعریف کثور ابوالعلا عقیلی ص ۵ قاهره ۱۹۳۶

۲) در اصطلاح امروز کلمه «علم» را در برابر Science قرار داده اند و مراد از آن

در اینجا علمی است که بقول مرحوم فروغی ، انسان به توسط حواس ظاهر و باطن

از امور جهان درمی یابد (دک : سیر حکمت در اروپا ۲ : ۷۹ تهران ۱۳۴۰

اماد در قسیم اگر چه بحیث فرع مستقل در طبقه بندی فلسفه مورد توجه نبوده است اما در آنکه فلاسفه در خلال فروع دیگر از مسایل آن گفت و گو می کرده اند. افلاطون در آنچه که خود «جدل» نامیده بحث معرفت را داخل ساخته بود، زارسطور و در خلال «مابعدالطبیعه» بدان توجه و عنایت داشت، لیکن این فیلسوف در میان مباحث مربوط به معرفت و مباحثی که به مشکلات «مابعدالطبیعه» ربط می گرفت و همچنان در میان مسایل معرفت و مباحثی که صرفاً به منطق مربوط بود حدفاصلی قایل نشده اند (۱).

همین مطلب را عیناً همینان در قسمت فیلسوفان و متکلمان اسلام باز گفت زیرا آن نیز برای «ظنر به معرفت» بحیث فرع مستقل در طبقه بندی علوم فلسفی محلی زاعراب قایل نشدند و در ضمن مطالب مابعدالطبیعه، کلام، روانشناسی و منطق در بازه مسایل معرفت بحث و تحقیق کرده اند.

ارفلد کولپه، جان لوک فیلسوف بزرگ انگلیس (۲) را مؤسس و بنیادگذار حتمی نظریه معرفت میدانند و می گویند که وی این بحث را بصورت علم مستقل در آورد و تصنیف مهمی درین باب بنام «تحقیق در فهم و عقل انسانی» (۳) پرداخت که بسال ۱۶۹۰ م انتشار یافت. در این تألیف جلیل و از جنمندی نخستین بار بحث و تحقیق منظم در اصل معرفت و ماهیت و حدود آن بعمل آمد از پیرو تحقیقات لوک در پیرامون معرفت رنطور و پیشرف این علم اثر عمیق داشت از اموری که بر اندازه تاثیر کتاب لوک لایات دارد آنست که این کتاب مورد توجه لیب نیتس (۴) فیلسوف معاصر وی قرار گرفت (۵) چون کتاب «تحقیق در فهم و عقل انسانی» بسال ۱۶۹۰ منتشر شد لیب نیتس نخست ملا حظات خود را در باء مطالب آن (سال ۱۶۹۶) برای لوک فرستاد و سپس این ملاحظات را با دیگر بررسی کرد و در نتیجه کتاب ضخیم و خاصی بنام «تحقیقات نو در معرفت انسانی» (۱۷۰۱-۱۷۰۹) در نقد آراء لوک پرداخت.

(۱) ازفلد کولپه: المدخل الی الفلسفة تعریباً بوالعلاء عقیفی ۳۸ قاهره چاپ سوم ۱۹۵۵

(۲) John Locke ۱۶۳۲-۱۷۰۴ م

(۳) Essay concerning human understanding

(۴) Leibnitz ۱۶۴۶-۱۷۱۶ م

و کتاب لوک را فصل به فصل مورد تأمل و انتقاد قرار داد، لیکن در این میان لوک در گذشت و لیب نیتس بسبب وفات او از انتشار کتاب خود، خودداری کرد و این کتاب نیم قرن بعد از وفات مؤلف یعنی بسال ۱۷۶۵ منتشر شد (۱) و بدینسان بنیان نظریه معرفت بحیث یک عام منظم و مستقل استحکام و مزانت بیشتر یافت. ازان پس لعبت و بیای معرفت دست بدست همی گشت و آرایشگران اندیشه بشر همچون بر کلی (۲) هیوم (۳) بر خسار رخشان وی خالی زدند و در خواب شدند و سرانجام بدست نقسار خردگان (۴) افتاد و جمله دیگر کرد، وی در مسایل معرفت کتاب مهم و ارجه مندی بنام نقد عقل خالص نظری (۵) تألیف کرد از این رو کانت را پس از لوک بزرگترین فیلسوفی میدانند که در نظریه معرفت کتابی مهم بدست داد (۶) پس از کانت دامنه این بحث تا روزگار ما کشیده شد و بالاخره نظریه معرفت در اثر تحقیقات سودمند و پراورش فرزانیگان غرب بصورت یک علم مستقل درآمد، اینها از فروع فلسفه بشمار رفت بلکه در نظر غالب دانشمندان در مسند فلسفه تکیه داد و خود فلسفه شد؛ یعنی آنسان که فیخته (۷) فلسفه اعبات از علم معرفت میدانست (۸) کسانی هم مانند پارودی (۹) فلسفه را در نظریه معرفت منحصر کردند (۱۰) بحث فلسفی در زمانه قدیم بر محور حقیقت وجود و ناسانسانی دوره، زدا از پیردار این فلسفه اردور جدید و آن شد که وجود را

(۱) یوسف کرم: تاریخ الفلسفة الحدیثة ۱۲۱ قاهره

(۲) Berkley ۱۶۸۵-۱۷۵۳ م

(۳) Hume ۱۷۱۱-۱۷۷۶ م

(۴) Kant ۱۷۲۴-۱۸۰۴

(۵) The critique of pure Reason

(۶) المدخل الى الفلسفة ۴۰

(۷) Fichte ۱۷۶۲-۱۸۱۴

(۸) المدخل الى الفلسفة ۱۲

(۹) Parodi

(۱۰) دکتور احمد قواد الاخوانی: معانی الفلسفة ۷۵ قاهره ۱۹۴۷

از خلال معرفت مطالعه کنند؛ از بنر و بنظر آنان مبحث معرفت از حقیقت و شکی نیستی ارتقاء کرد و دستگام فلسفه جدید در صد و شصت (۱) گزین این نکته و اهمیت نظریه معرفت کافی است که اگر در باب معرفت عقیدتی را قبول کردیم آنگاه می توانیم آن عقیده را مبنای افکار فلسفی خود قرار دهیم از بنر و تمام مکاتب فلسفی، چنانکه بعداً خواهیم دید، از همین جانشات کرده است، پس بدون شك نظریه معرفت شایسته است که در نظام فلسفی صدر نشین باشد، اما در باب موضوع این علم و ماهیت مسأله بی که علم معرفت بحال آن می پردازد آراء محققان سخت مختلف و متعدد است: بعضی در میان این علم و مابعد الطبیعه و حدودی برقرار کرده اند و جمعی در میان آن و علم منطق خلط میکنند و گروهی آنرا در شمار فروع روان شناسی جامیدهند، این اختلاف نظر لابد ما را بر آن میدارد که اولاً جو لانگام نظریه معرفت را، شخص سازیم و ثانیاً چگونگی ارتباط آنرا با: مابعد الطبیعه، منطق، روان شناسی مورد تأمل قرار دهیم تا حد فاصلی در میان آن و علوم دیگر پدیدار گردد.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

موضوع و مسایل معرفت: نیازی بگفتن ندارد که موضوع بحث « علم معرفت » یا « اپستمولوجی » را یک سلسله مسایل فلسفی تشکیل میدهد و محققان مسایلی را که در این علم مورد بحث و گفتگو است در این سه بخش خلاصه کرده اند:

بخش نخست - در این فصل پرسش بدینگونه مطرح میشود که: آیا حصول معرفت اصلاً برای انسان ممکن است یا نه؟ بعبارت دیگر آیا انسان برادر احکام حقایق قدرت دارد و ممکن است بچیزی معرفت حقیقی و علم یقینی بهم رساند؟ اختلاف نظر در این مسأله در نظام فلسفه مکتب « یقین » (۲) و « شک » (۳) را پدید آورد.

بخش دوم - در این فصل از کیفیت ارتباط علم با اشیاء و به تعبیر دیگر از ارتباط

(۱) دکتور توفیق الطویل: اس الفلسفة ۴۱ قاهره چاپ سوم ۱۹۵۸

علم، معلوم و اینکه آیا خارج از ذهن و اندیشه انسان چیزی هست تا ادراک بدان  
 حلق گیرد؟ گفتگو بعدل میآید. در اینجا است که مثالیون (۱) و واقعیمون (۲)  
 و مکتب تبسبکه از آن دو اشتقاق یافته، در برابر یگدیگر صف آرایی میکنند.  
 مکتب نخستین اظهار میدارد که موجودات محسوسه عبارت از افکار است که  
 در عقول ما منعکس میشوند و مکتب دوم بر آن است که اشیاء مستقلاً از ذهن  
 انسان در خارج وجود دارند و معرفت عبارت است از صورت ذهنی مطابق با  
 اشیای خارجی.

بخش سوم -- در این جا از راههای معرفت و ادوات آن گفتگو می شود  
 که آیا طریق معرفت حس است یا عقل یا آنکه میتوان از هر دو استفاده کرد  
 نکته سنجی و تعمق در این باب موجب شد که مکتب چندی از قبیل مکتب عقالی (۳)  
 و مکتب تجربی (۴) یا مکتب حسی (۵) در برابر یگدیگر قرار گیرند (۶)  
 این بود اجمالی از مسایل «علم معرفت» که گفته آمد و البته مسایل دیگری  
 هم هست مانند «تعیین حدود معرفت» که در محاش مانند مسایل سابق الذکر  
 به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت. و اکنون بذکر ارتباط نظریه  
 معرفت با فروع دیگر فلسفه می پردازیم. **فروع فلسفه**  
**اپستمولوجی و انتولوجی:**

انتولوجی که یکی از فروع اساسی فلسفه است، درباره وجود به طور مطلق  
 و مجرد از هر گونه تعیین و قیدی بحث میکند و بدین جهت از علوم جزئیه (۷) ممتاز  
 می شود زیرا موضوع بحث هر یک از علوم جزئیه وجود است اما با ملاحظه تعیین  
 و قیدی فی المثل عام طبیعی در پیرامون هستی از آن جهت که در جسم متغیر تجلی  
 کرده است گفتگو می نماید و علم ریاضی وجود را از آن جهت که لباس کمیت  
 و مقدار در بر دارد مورد بحث قرار میدهد. لیکن وجود بطور اطلاق موضوع بحث

Rationalism (۲) Realism (۲) Idealism (۵)

Sensualism (۵) Empiricism (۴) (۶) فلسفه المجد تبسب

Special sciences (۷) ۱۹ - ۲۶

انتولوجی است (۱) ازینرو بعضی از مؤرخان فلسفه، منافزیک «ما بعد الطبیعه» و انتولوجی «بحث وجود» را یک چیز میدانند، چه از فیلسوفان قدیم (ارسطو) ما بعد الطبیعه را چنین تعریف کرده است: «متافزیک یا فلسفه اولی عبارت است از بحث درباره وجود از آن جهت که وجود است» (۲) همچنان جمعی از مؤرخان فلسفه در میان ما بعد الطبیعه و اپستمولوجی نظریه معرفت، هم آهنگی و وحدت قایل شده اند زیرا فلسفه جدید بر عکس فلسفه قدیم مسأله وجود را از خلال معرفت نگاه میکند چه در میان مسأله وجود و معرفت پیوند ناگسستنی وجود دارد؛ زیرا بحث از قدرت انسان بر معرفت اشیا طبعاً ما را بر آن مبادا که از وجود و حقیقت اشیا بحث کنیم و از آنجا که نیروهای ادراکی انسان اعم از حسی و عقلی، در آغاز امر بجهان خارج متوجه است اما نظر در باره وجود بیش از تعمق در مسأله معرفت در میان آمد. آنگاه که انسان از تأمل در موجودات بیگانه او را احاطه کرده است یعنی عالم بیرون فارغ شد به تأمل در خود می پردازد و می خواهد پرده از اسرار جهان درون بردارد. ازینرو بعضی از مؤرخان، ما بعد الطبیعه را هم شامل بحث وجود و هم نظریه معرفت میدانند، ظاهراً چنان مینمایند که ولف (۳) نخستین کسی است که نام «انتولوجی» را بر بحث وجود اطلاق کرد و آنرا فرعی از ما بعد الطبیعه، که علاوه بر بحث وجود به عقیده او بحث و گفتگو درباره جهان نفس و لاهوت را نیز شامل میشد قرار داد و همچنان نظریه معرفت در فلسفه هیگل (۴) مشتمل بود بر ما بعد الطبیعه و این خود گویا است برین مطلب که در نظر هیگل معرفت با وجود پیوند استوار دارد. باید گفت که بزرگترین نهضت فلسفی در قرن گذشته اندیشه وحدت و هم آهنگی در میان وجود و معرفت نشأت کرد (۵) پس با قبول پیوندی که در میان معرفت و وجود برقرار است میتوان از مباحث معرفت بطور مستقل و علیحد،

(۱) اس الفلسفة ۷۰ (۲) Being as Being (۳) C. Wolff ۱۷۵۴

(۴) Hegel ۱۷۷۰-۱۸۳۱ (۵) اس الفلسفة ۱۶۶

سخن گمت و برای جلو گیری از اختلاط مسايل، آنرا ازین جا، کرد زیرا نظریه معرفت چنانکه گفتیم در فلسفه جدید دارای مکانات بخصوص است ازین رو باید مستقلاً از آن بحث و تحقیق بعمل آید نه در ضمن مباحث وجود یا ما بعد الطبیعه.

نظریه معرفت و منطق:

بعضی در میان نظریه معرفت و منطق به اعتبار اینکه منطق درباره قوانین صورتی معرفت انسانی بحث میکند خلط کرده اند از آن جمله میتوان از لانه (۱) هوب (۲) نام برد چه آنان در آثار خود اباحت خالص منطقی را با مسايل معرفت در آمیخته اند. در دوره جدید چند گونه منطقی ظهور کرد که یکی از آن اقسام منطق اوستمولوجی بود که با نظریات معرفت امتزاج یافته بود. این منطق درباره دانش و معرفت از آن جهت که با مسايل منطقی ربطی می گیرد گفتگومی کرد (۳).  
نظریه معرفت و روان شناسی:

بعضی دیگر جولا نگاه نظریه معرفت را به کسب دانش یا حصول معلومات محدود و منحصر ساختند ازین رو بعقیده آنان نظریه معرفت فروع روان شناسی محسوب میشود پس در این صورت نظریه معرفت باید اعمال شعوری را (مانند ادراک حسی، تخیل، تدکیر، اندیشه و نظایر آن) که عقل انسان در تحصیل و کسب معلومات خود آنها را بکار میبرد نامزد بحث قرار میدهد اگر این عقیده درست باشد لازم میآید که نظریه معرفت «علم جزئی» شود زیرا روان شناسی که نظریه معرفت را بدان ملحق کرده اند امروز در شمار علوم جزئیه درآمده است.

لیکن غالب محققان بر آنند که جولا نگاه معرفت از آنچه که گفته اند بمراتب وسیعتر است زیرا علم معرفت از یکسو درباره امکان معرفت بحث میکند و درینجا بامسأله شک و بقین روبروست و از سوی دیگر در میان معرفت اولیه که بر تجر به سبقت دارد و معرفت کسبی فرق می گذارد و همچنان از طریق و افزای معرفت، حقیقت علم و چگونگی ارتباط نیروهای ادراک یا چیزی که مورد ادراک است

و علاقه‌مدرکات به‌قوایی که آنها ادراک مینمایند، گفتگو و بحث میکنند پس دزد کسانیکه در میان نظریه معرفت و منطق و باروان شناسی خلط کرده‌اند کافی است که گفته شود: منطق فقط فواین صوری اندیشه انسان را و علوم جزئیة مواد و معلومات زامورد بحث قرار میدهد - یعنی هر يك جولانگه محدود و مخصوص بخود دارد - درحالی که نظریه معرفت از معرفت و دانش در صورت عمومی و کلی آن گفتگو مینماید معقولانی که علوم جزئیة به‌صحت و درستی آن تسلیم دارند و آن را در مباحث خود اسنخدام میکنند بی آنکه متعرض درستی و نادرستی آن شوند، همه در جو لانگه معرفت داخل است و فقط علم و معرفت حق دارد که در باب صحت و خطای معقولات گفتگو کند و مشعل معرفت را بر سر راه علوم جزئیة قرار دهد. و اگر نظر کسانیکه نظریه معرفت را بر روان شناسی ملحق میسازند درست باشد لازم میآید که ارتباط آن با فلسفه قطع شود و بحث و گفتگو در صدق و کذب معرفت و امکان آن از چوکات نظریه معرفت خارج گردد، زیرا روانشناسی حق ندارد که نفیاً و اثباتاً در این امور وارد شود (۱) بعقیده نگارنده باید در اینجا در میان مسأله اختلاط نظریه معرفت با بحث وجود دانولوجی و منطق و روانشناسی و ارتباط آن با علوم مذکور فرق قایل شد: اختلاط و آمیزش آن با علوم مورد نظر چنانکه برهان اقامه شد درست نیست و با مستقل بودن آن در شمار فروع فلسفه مخالف و ناسازگار است اما ارتباط نظریه معرفت را با ما بعد الطبیعه، منطق و روانشناسی نتوان انکار کرد زیرا یکی از مسایل معرفت اینست که آیا انسان میتواند بوجودات عام بهم رساند؟ پاسخ این پرسش بدین مطلب توقف دارد که ما اولاً وجود اشیایی را که ادراک و معرفت بدان تعاقب می‌گردد ثابت کنیم و ثانیاً از امکان معرفت گفتگو نمائیم و اثبات وجود بعهدۀ ما بعد الطبیعه است پس در این نقطه نظر به معرفت با بحث وجود ارتباط پیدا میکند، همچنان در میان نظریه معرفت و منطق بیوند ناگسسته‌نی



وجود دارد زیرا گفتگو از تصور و تصدیق و بداهت و نظر و استقراء و قیاس و  
 جز آن که در عام معرفت اجمالاً در بیان می آید ، منطق عهده دار بیان تفصیلی  
 آن است . پس یکی مکمل دیگری است . در قسمت ارتباط نظریه معرفت با  
 روانشناسی همین بس که گفته شود در روان شناسی با تفصیل هر چه تمامتر  
 از آلات و نیروهای ادراک بحث و تحقیق بعمل می آید و در نظریه معرفت این  
 پرسش مطرح میشود که آیا طریق معرفت حس است یا عقل . بنا بر این علم معرفت  
 در بیان طرق معرفت تاحدی می تواند از تحقیقات روان شناسی استفاده کند .  
 اپستمولوجی در نزد ابن سینا :

تا بدینجا دانستیم که اپستمولوجی « نظریه معرفت » چیست و از چه چیز  
 بحث میکند و نیز گفتیم که نظریه معرفت در اثر تحقیقات فیلسوفان جدید غرب  
 بشکل علم مستقل در آمده که نون نوبت آن است که به عنوان اپستمولوجی  
 در فلسفه ابن سینای باطنی توجه کنیم زیرا از اظهار و تصریح این مطلب که نظریه  
 معرفت ثمر و نتیجه روشکافی نکنه سنجان غرب است و با در نظر گرفتن عنوان  
 بالا لابد در برابر چنین پرسش قرار می گیریم که آیا ابن سینا که از فلاسفه  
 منقدم است در باب نظریه معرفت رأی و عقیده دارد تا بتوان آنرا در تحت این  
 عنوان در آورد و فصل تازه ای در فلسفه او باز کرد ؟ (حتی در نظر اول طرح چنین  
 عنوانی ممکن است کور کانه نماید) جواب من از این سوال کاملاً مثبت است  
 و توضیحش اینست که : ابن سینا مانند فلاسفه قدیم دیگر چنانکه در صدر مقال  
 اشارت رفت ، اگر چه مستقلاً در این بحث وارد نشده و عبارت دیگر نظریه معرفت  
 بحیث يك فرع مستقل در طبقه بندی و نظام فلسفی او داخل نیست ، اما از ابواب  
 معرفت در موارد مختلف : گاهی در منطق و زمانی در ما بعد الطبیعه و گاهی در  
 روان شناسی با تفصیل هر چه تمامتر و دقت و روشکافی فلسفی سخن گفته و نکته های  
 سودمند و مطالب دقیق بدست داده است ، که اگر تمام مطالب مربوط  
 بدین فن از آثار و تألیفات فیلسوف ما استخراج شود ، و با در نظر گرفتن چوکات

وفصولی که فلاسفه جدید برای نظریه معرفت طرح کرده اند، هر يك از آن مطالب در محل مناسب خود قرار گیرد آن-گاه بجرأت میتوان آن مطالب را در تحت عنوان ( اپستمولوجی در فلسفه ابن سینا ) جاداد . مهمترین نتیجه‌ی که در پرتو این بحث و تحقیق بدست می‌آید آنست که مکتب فلسفی ابن سینا کاملاً مشخص می‌شود.

داشمنان اسلام مکاتب عقیده را در مکتب مشاء و اشراق و کلام و تصوف منحصر میدانستند و میگفتند که سعادت انسان وابسته به معرفت مبدأ و عبادت است و این معرفت را دوزخ است؛ یکی راه نظر و استدلال و دیگری طریق ریاضت سالکان طریق . نخستین اگر در شبهه بحث خود ملتزم بملتی از ممال انبیاء علیهم الصلوة والسلام بودند متکاهان اند و اگر در روش بحث خود فقط به برهان اتکاء کردند و از ملتی پیروی نهنمودند مشائیان اند و هر دو آن طریق دوم اگر مطابق با احکام شرع بر ریاضت پرداختند صوفیاءند، و اگر چنین نبودند اشراقیان اند (۱) از بنر و تمام دانشمندان پیشین ابن سینا را در زمره مشائیان داخل می‌کردند و او را به لقب «استاد و پیشوای اهل نظر و استدلال» (۲) و «مروج حکمت مشائیه» (۳) و «محبی طریق مشائین» (۴) میخواندند و محققان اخیر با اعتراف به مشائنی بودن او وی را متمایل به اشراق نیز دانسته اند پس از خلال بحث در نظریه معرفت از نگاه ابن سینا می‌توان بطور قطع حکم کرد که فیلسوف مامشائنی خالص است اهم مشائنی است و هم متمایل با اشراق؛ لیکن تشخیص مکتب فلسفی ابن سینا از لحاظ اصطلاحات قدیم اگر چه دشوار است، اما بادر نظر گرفتن

(۱) رک: کشف الظنون ۱ در ۴۴۳-۴۴۵ مطبوعه دارالعمادة.

(۲) صدرالدین قونوی: اعجاز البیان ۲۲ حیدرآباد.

(۳) ملاهادی سبزواری: اسرار الحکم ۲۷، ۲۸ تهران ۱۳۸۰.

(۴) ملاهادی سبزواری شرح: مثنوی ۱۶ ایران.

مصطلحات جدید و افی به مقصود نیست زیرا کسی که در مکاتب فلسفی از قبیل مکتب ایده آلیسم و ریالیسم و نظایر آن مطالعه دارد و حال بیرون نیست یا معتقد است که برای ابن سینا اصلاً نمیتوان در این مکاتب محلی قایل شد. یا آنکه ورود او را در این مکاتب جایز می‌شمارد اما نمیداند که فیلسوف مایبر و مؤید کدام یک از این مکاتب است. بالا اول افکار از با کدام یکی از این مکاتب سازگار و با کدام مخالف است بنابراین میتواند از ما پیرسد که:

آیا ابن سینا در قسمت امکان معرفت جز می‌است با شکاک؟

آیا ابن سینا در باب طبیعت و حقیقت معرفت و کیفیت ارتباط علم با معلوم و اینکه جهان خارج از ذهن انسان وجود دارد یا نه پیر و مکتب ایده آلیسم است یا ریالیسم؟

آیا ابن سینا در باب طرق معرفت از زمره حسیون است یا عقلیون؟

پس وقتی میتوان از پرسشهای مذکور جواب قناعت بخش گفت که نظریه معرفت را از آثار فیلسوف استخراج و استنتاج کنیم: آرای او را در این باب با دقتی که

در خور است مورد بررسی قرار دهیم و در نتیجه چنین بحثی ممکن است مکتب فلسفی ابن سینا چنانکه باید مشخص شود. باید گفت که بحث و تحقیق در باره نظر

معرفت «از نگاه ابن سینا تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد دست نخورده یا اقل کمتر بدان توجه شده است. <sup>کاظمی</sup> دکتر <sup>مطالع</sup> محمد فواد الاهوانی نویسنده معاصر مصر بقول خودش

دو مقدمه رساله فی النفس و قائلها و معادها للشیخ الرئیس (۱) مقالته زیر عنوان «نظریة المعرفة» پرداخته است. اما این مقاله تاکنون با جستجویی که

در بن‌بینه بعمل آمده بدست نگارنده نیفتاد تا دیدم میشد که وی چه گونه در این بحث وارد شده و تا کجا پیشرفته است. اگر در جاهای دیگر دانشمندان در این مورد

بحثی کرده باشند در محیط ما کاوشی در باره آن انجام نیافته گوید را اینجا

(۱) احوال النفس: رساله فی النفس ۲۲۰۰۰۰ قاهره ۱۹۵۲

«قرعه فال بنام من دیوانه زدند» که درین بحث مهم و غامض با آنکه خود را اهل آن نمیداند و شایستگی ندارد تفصیلاً وارد شود و در این راهی که تا کنون کوبیده نشده است گامی چند بردارد. روشی را که در پیش دارم آنست که اولاً عقیده ابن سینا را در هر بابی از ابواب معرفت نقل میکنم و سپس عقاید فرزنانگان غرب را می آورم تا شباهت یا مابینت این آراء با عقاید فیلسوف ما کاملاً روشن شود پس اگر در کار خود کوتاهی نمودم «عذر تقصیر است» و اگر به مصداق «گاه باشد که کودک با دان» خود منی از دست ناتوان من ساختن شد که شاگردان فلسفه و شیفتگان افکار یورپلیخ را بکار آید با جر خود رسیده ام

## از ظهیر فاریابی

ای شب! نه ز زلف او ست بر پای تو بند

بس دیر و دراز بر کشیدی تا چند

وی صبح! تو نیستی چو من عاشق زار

من میگریم پس است باری تو بپذیر

\* \* \*

باد آمد و گل بر سر میخوشاگان ازین مزایخت و مطالعات فریبگی

یار آمد و می در قدح یار ازان ریخت

از عنبر تر و نسق عطشدار بشپرد

وزنر گس مست خون هشیار ازان ریخت

\* \* \*

والد بفرمود شب خوردم صبحی بنهان گفت

در گوش دام گفت دلم با جان گفت

ابا کس غم دل مگویی زیرا که نماند

یکدست که با او غم دل بتوان گفت

\* \* \*